

## خلاصه نویسی

### داستان زیر را با دقت بخوانیم :

#### خانه پدری

هشتاد سال پیش ازین، پیرمردی از نژاد ایرانیان قدیم در هرات ساکن بود. نصرالله هفتاد و چهار سال عمر کرده بود. اصلاً از مردم دهخوارقان<sup>۱</sup> بود؛ ولی حوادث جهان او را به هرات برده بود و در آن شهر حمّالی می کرد. نصرالله از آن کسانی بود که به هیچ چیز دل بستگی نداشت. چون از خردسالی یتیم مانده و هرگز هم زن نگرفته بود، احساسات خانوادگی را لغو می دانست. اگر در کوچه مادری را می دید که کودک نوباوه خود را تنگ در آغوش گرفته و می بوسد، تعجب می کرد و در برابر آن از تنفر خودداری نمی توانست. چون خانه معین نداشت و هر شبی را جایی به سر می برد، هرگز برای او پیش نیامده بود به جایی علاقه ای نشان دهد یا سرزمینی را از جای دیگر بهتر بداند.

بالأخره این پیرمرد از آن فیلسوفان بی قید بود که نسبت به هیچ چیز دوستی نداشت و در عمر خود هم از کسی مهری ندیده بود و به همین جهت مکرّر می گفت که هیچ چیز وی را در این گیتی پابست نمی دارد و اگر بنا شود روزی عالم را بدرود گوید، با کمال خون سردی و بی هیچ گونه آسف، رخت از جهان خواهد کشید. همین عقاید نصرالله باعث شده بود که با کسی رفت و آمد نمی کرد و دوست نمی گرفت.

جنگ هایی در خراسان روی داد. چندی ایرانیان فاتح بودند و بالأخره به تردستی بازیگران، وادار شدند هرات و بسیاری دیگر از آن نواحی را به انگلیسیان واگذارند. این خبر تمام مردم هرات را متألّم کرد و فقط نصرالله بود که از شنیدن آن غمگین

۱- نام قدیم آذرشهر از بخش های شهر تبریز است.

نشد. ممتوّلین شهر، همه با وطن پرستیِ مخصوصی، هرات را ترک کردند و راه خراسان پیش گرفتند.

هرکسی، جزئی دارایی داشت، به بهای اندک می فروخت که در مشهد یا دیگری از شهرهای ایران، منزل بگیرد.

بدیهی است در چنین موقعی، کار نصرالله که حمل بارهای مسافری بود، تا چه حد بیش از پیش شد و دریافتی روزانه او به چه اندازه بالا رفت.

شب ها وقتی که نصرالله فارغ می شد، در قهوه خانه های هرات این رفتار همشهریان خود را نکوهش می کرد، حمل بر سفاهت می کرد. به نظر او کسانی که دارایی خود را به خیال واهی از دست می دادند و در آخر عمر رنج سفر را بر خود آسان می ساختند، می بایستی دیوانه باشند. مگر همه جا زمین خدا نیست، هرات را با مشهد چه تفاوت است؟

بیشتر تعجب نصرالله از این بود که این دیوانه ها خود می روند، چرا دلگیرند و پشیمان از رفتن هستند؟

کسی که ایشان را مجبور نکرده است!

اگر هم این خانه ها را دوست می دارند، پس چرا آن را ترک می کنند؟

پیران هرات و آشنایان نصرالله هرچه می خواستند به او بفهمانند که انسان همواره به وطن و مولد خویش علاقه دارد و نباید به آسانی از آن جدا شود، او گوش نمی کرد. یعنی اصلاً نمی فهمید و به همان خیال خود بود!

روزی یکی از خوانین هرات نصرالله را خواست و به او گفت :

«نصرالله تو دیگر پیر شده ای و قوّه کار کردن نداری. من هم می خواهم از هرات بروم و آن باغچه ای که در بیرون شهر دارم، بی صاحب می افتد؛ زیرا که از بس مردم خانه فروخته و رفته اند، دیگر مشتری نیست. آن را به تو می سپارم تا بعد چه شود. تو هم عجالتاً پاسبان آنجا باش و سپرده ام از ملکی که در اطراف دارم، برای تو لقمه نانی برساند. تو نیز آنجا باش، تا آخر عمر به دوندگی و تلاش روزی مجبور نباشی.»

نصرالله کم کم پیری را در خود احساس می کرد. از خدا خواست که چنین تفضّلی درباره او بکنند. فوراً مختصر دارایی خود را برداشت و به آن باغچه بیرون شهر رفت.

روزها به عادت دیرین، زود از خواب برمی خاست. تمام اوقات خود را به پروراندن گل ها و درختان باغچه به سر می برد. چون از کار خسته می شد به کنار جوی میان باغ می نشست و فکر می کرد. در این مدت چیزهای تازه می دید. یک روز ناگهان ملتفت شد، سنگ ریزه هایی که در ته جوی آب قرار گرفته اند، مثل این است که آنجا برای خود، خانه ساخته اند. همیشه با فشار آب مقاومت می کنند. مثل این است که آب می خواهد، به زور آنها را از خانه بیرون کند ولی آنها تن در نمی دهند. عاقبت فشار آب آنها را از جای خود بیرون می اندازد و به پایین می کشد؛ ولی باز در چنگال دشمن غاصب تلاش می کنند، به دور خود می گردند و گویی همیشه، به حسرت، به عقب خود نگران اند و با رشک به خانه خود می نگرند.

عاقبت روزی انگلیس ها هرات را گرفتند. املاک کسانی را که هجرت کرده بودند، متصرف شدند و از آن جمله، آن باغچه خان بود. نصرالله هم مجبور شد، خواهی نخواهی، از آن باغچه بیرون رود؛ زیرا دیگر آن باغچه پاسبانی چون پیرمرد دهخوارقانی نمی خواست. بالأخره نصرالله از باغچه خان بیرون رفت ولی به اختیار هر روز به در باغ برمی گشت و از شکاف در با حسرت، به اندرون آن نظر می افکند. راستی آن نصرالله بی قید و بی خانمان دل نمی کند که از آن محوطه بیرون رود. هر وقت منظره درختان و گل های باغ به یادش می آمد، بی اختیار بر مالکین جدید آن نفرین می فرستاد. گاهی هم گریه می کرد.

چون دیگر کسی مخارج او را نمی داد، مجبور شده بود باز راه حمّالی را پیش بگیرد ولی این حمّال امروز، آن حمّال دو ماه پیش نبود. آن نصرالله بی قید که دوستی و دشمنی هیچ کس را به دل راه نمی داد، اینک هر وقت مجبور می شد بار یکی از تازه واردان را به دوش بگیرد، با بغض و کینه آن را از زمین برمی داشت و مکرر اتفاق می افتاد که در میان راه بی اختیار چیزی او را تحریک می کرد که آن بار را بر زمین نهد. غالباً به این خیال می افتاد که آن را بشکند، همه دشمنی نصرالله با آن صاحبان بار از این بود که او را از باغچه عزیزش بیرون کرده بودند.

یک روز در میان راه، یکباره خاطره جویبار میان باغچه خان و آن سنگ ریزه های گرفتار چنگال آب از دماغ او گذشت. یادش آمد چگونه آن سنگ های در به در، در قبال

فشار آب پافشاری می کردند و نمی خواستند از جای خود بیرون روند.  
فردای آن روز دیگر کسی نصرالله را در هرات ندید و دو ماه بعد، کسانی که جوانی او را در دهخوارقان دیده بودند، پیرمرد شکسته ناشناسی را دیدند که عصازنان و گردآلود، کوله باری بر سر عصای خود بسته بود و سراغ خانه رجبعلی پدر نصرالله را می گرفت.

سعید نفیسی

\*\*\*

این داستان را می توان با حذف برخی نکات و جزئیات، کوتاه کرد. سطرهایی که زیر آنها خط کشیده شده است قسمت های اصلی داستان است ما این داستان را با همان سبک و سیاق نویسنده به میزان تقریباً یک سوم کوتاه کرده ایم. یک بار دیگر متن کوتاه شده را با هم می خوانیم و با اصل آن مقایسه می کنیم :

«هشتاد سال پیش از این، پیرمردی در هرات ساکن بود. نصرالله هفتاد و چهار سال عمر کرده بود. اصلاً از مردم دهخوارقان بود و در آن شهر حمّالی می کرد. به هیچ چیز دل بستگی نداشت. چون از خردسالی یتیم مانده و هرگز هم زن نگرفته بود. احساسات خانوادگی را لغو می دانست. هرگز برای او پیش نیامده بود به جایی علاقه ای نشان دهد یا سرزمینی را از جای دیگر بهتر بداند. با کسی رفت و آمد نمی کرد و دوست نمی گرفت. جنگ هایی در خراسان روی داد. چندی ایرانیان فاتح بودند و بالأخره به تردستی بازیگران وادار شدند هرات و بسیاری دیگر از آن نواحی را به انگلیسیان واگذارند. این خبر تمام مردم هرات را متألّم کرد و فقط نصرالله از شنیدن آن غمگین نشد.

هرکسی جزئی دارایی داشت به بهای اندک می فروخت. در چنین موقعی کار نصرالله که حمل بارهای مسافرن بود بیش از پیش شد و دریافتی روزانه او بالا رفت.

نصرالله این رفتار همشهریان خود را نکوهش می کرد که مگر همه جا زمین خدا نیست؟ بیشتر تعجب نصرالله از این بود که این دیوانه ها که خود می روند، چرا دلگیرند و پشیمان از رفتن هستند؟

پیران هرات و آشنایان نصرالله هرچه می خواستند به او بفهمانند که انسان همواره بر

وطن و مولد خویش علاقه دارد و نباید به آسانی از آن جدا شود، او گوش نمی کرد.

روزی یکی از خوانین هرات به او گفت: نصرالله تو دیگر پیر شده ای. آن باغچه بیرون شهر را به تو می سپارم. او فوراً مختصر دارایی خود را برداشت و به آن باغچه رفت. وی تمام اوقات خود را به پروراندن گل ها و درختان باغچه به سر می برد. در این مدت چیزهای تازه می دید. عاقبت روزی انگلیس ها هرات را گرفتند. نصرالله هم مجبور شد از آن باغچه بیرون رود ولی به اختیار هر روز به در باغ برمی گشت و از شکاف در با حسرت به اندرون آن نظر می افکند و بر مالکین جدید آن نفرین می فرستاد. گاهی هم گریه می کرد. چون دیگر کسی مخارج او را نمی داد مجبور شد راه حمّالی را پیش بگیرد. ولی این حمّال امروز آن حمّال دو ماه پیش نبود. اینک هر وقت مجبور می شد بار یکی از تازه واردان را به دوش بگیرد، با بغض و کینه آن را از زمین برمی داشت. همه دشمنی نصرالله با آن صاحبان بار از این بود که او را از باغچه عزیزش بیرون کرده بودند.

دیگر کسی نصرالله را در هرات ندید و دو ماه بعد، کسانی که جوانی او را در دهخوارقان دیده بودند، پیرمرد شکسته ناشناسی را دیدند که عصا زنان سراغ خانه رجب علی پدر نصرالله را می گرفت.»

### \*\*\*

متن خلاصه شده را می توان بار دیگر با اندکی تغییر به میزان نصف یا یک سوم خلاصه کرد. عبارت هایی که در متن خلاصه شده، زیر آن خط کشیده شده است، **خلاصه خلاصه** داستان است. با این روش می توان، قسمت های مهم یک مقاله، بندهایی از یک نوشته یا کتاب و هر چیز دیگر را به میزان دلخواه خلاصه کرد.

نوشته ها را به شکلی دیگر نیز می توان کوتاه کرد: پس از خواندن هر بخش از داستان یا کل آن، خلاصه و حاصل داستان را **به قلم خود** می نویسیم. اکنون خلاصه همان داستان را بدون رعایت سبک نویسنده، با هم می خوانیم:

«هشتاد سال قبل پیرمردی به نام نصرالله اهل دهخوارقان در هرات می زیست. زندگی

او از طریق حمّالی تأمین می‌شد. نصرالله هیچ دل‌بستگی به وطن، شهر و خانواده نداشت و هرگونه احساسات مربوط به خانواده و وطن را بی‌معنی می‌دانست.

جنگ‌هایی در خراسان بزرگ رخ داد و هرات از ایران جدا شد و انگلیسی‌ها آن را تسخیر کردند. این مسئله جز نصرالله همه مردم شهر را اندوهگین کرد. هرکس هرچه داشت گذاشت و رفت و نصرالله در این میان بار مردمی را که ترک وطن می‌گفتند، جابه‌جا می‌کرد. نصرالله این اندوه و نگرانی مردم شهر را نکوهش می‌کرد؛ زیرا مفهوم دوستی وطن را نچشیده بود و هرچه مردم می‌خواستند به او بفهماند که وطن‌دوستی در سرشت هر انسانی است، به گوشش فرو نمی‌رفت. تا آنکه روزی یکی از بزرگان هرات که قصد مهاجرت داشت، باغچه‌اش را به او سپرد. از آن پس، وقت نصرالله بیشتر به پرورش و نگهداری گل‌ها و گیاهان باغچه می‌گذشت. کم‌کم به باغچه خو گرفت و هیچ روزی بی‌گل‌ها و گیاهان باغچه که تنها علاقه‌اش در این دنیا بودند، سپری نمی‌شد. دامنه نفوذ انگلیس‌ها گسترش یافت و سرانجام نصرالله را نیز از باغچه راندند. او هر روز از شکاف درِ باغ با حسرت و گریه به گل‌ها می‌نگریست. نصرالله مجبور شد دوباره حمّالی کند اما او دیگر نصرالله پیشین نبود. هنگام حمل بارهای اشغالگران، آنها را با بغض و کینه از زمین برمی‌داشت. او دشمن کسانی بود که باغچه‌اش را تسخیر کرده بودند. سرانجام نتوانست آن وضع را تحمّل کند و از هرات به دهخوارقان مهاجرت کرد. و دیگر کسی او را در هرات ندید. دو ماه بعد مردم دهخوارقان پیرمرد شکسته نحیفی را دیدند که عصازنان سراغ خانه رجبعلی پدر نصرالله را می‌گرفت.»

### فعالیت ۱

درس «مشروطه خالی» را از کتاب ادبیات فارسی خود با همین شیوه

در دو بند بنویسید.



یکی از راه‌های تمرین نگارش خلاصه نویسی است. خلاصه نویسی چندین فایده دارد :

□ با خلاصه کردن خواننده‌ها می‌توانیم نتیجه تمامی مطالعات خود را در حجمی اندک

حفظ کنیم تا در صورت لزوم با مرور آنها، از مطالعات خود استفاده کنیم.

- با خلاصه نویسی میزان دقت و تمرکز ما برای درک و دریافت مفاهیم متن افزایش می یابد.
- خلاصه نویسی دست ما را برای نگارش باز و توانا می کند.

## فَعَالِیَّت ۲

فکر کنید و فواید و کاربردهای دیگر خلاصه نویسی را برای هم کلاسان خود بیان نمایید.

چند پیشنهاد برای خلاصه نویسی :

- ۱) یک بار به دقت متنی را که باید خلاصه شود، بخوانیم تا از موضوع، اهداف و خطوط اصلی نوشته آگاه شویم.
- ۲) میزان خلاصه نویسی و روش آن را قبلاً معین کنیم.
- ۳) مفاهیم و نکات مهم مطلب مورد نظر را مشخص کنیم.
- ۴) به محتوای اصلی و مفاهیم کلیدی متن نه چیزی اضافه و نه از آن کم کنیم.
- ۵) نکته های زاید، غیرمهم، تکراری و جزئیات را – به شرط آنکه به کل مطلب لطمه نزنند – حذف کنیم.
- ۶) یک بار دیگر متن خلاصه شده را بخوانیم و با متن اصلی مقابله کنیم. بندها و علایم نگارشی را به درستی رعایت کنیم.
- ۷) مشخصات نوشته ای را که خلاصه کرده ایم، به طور دقیق بنویسیم<sup>۱</sup>. در صورت امکان چند سطر درباره ارزش کتاب، نوشته، داستان یا هر چیزی که آن را خلاصه می کنیم و نویسنده آن بنویسیم.

---

۱- معمولاً مشخصات یک کتاب را به شکل زیر می نویسند :

### فَعَالِیَّت ۳

زیر دو عبارت اصلی و کلیدی نوشته زیر خط بکشید :

خواب دنیای شگفت‌انگیزی است. ما در خواب چارچوب زمان و مکان را درهم می‌شکنیم. خواب منطق خاص خود را دارد. هر کس خواب خود را به تنهایی می‌بیند. ما هیچ وقت دسته جمعی خواب نمی‌بینیم. خواب‌هایی هم هست که انگار همه انسان‌ها با هم دیده‌اند. اسطوره خوابی است که یک قوم یا ملت با هم دیده‌اند، آن هم در عالم بیداری؛ همان‌طور که خواب انسان‌ها با هم فرق می‌کند، خواب ملت‌ها هم با هم فرق دارد. هر قومی اسطوره‌های خاص خود را می‌سازد که رنگ و بوی آرزوها و آرمان‌های آن قوم را دارد. اما با وجود این، شباهت‌هایی هم با هم دارند، انگار همه انسان‌ها به یک زبان خواب می‌بینند اما زبان آنها زبان رمزی و نمادین است. همچنان که خواب‌ها تعبیر می‌شوند، اسطوره‌ها نیز تفسیر می‌شوند.

سروش نوجوان — قیصر امین‌پور

توجه داشته باشیم :

- اگر خلاصه‌نویسی مربوط به یک داستان است، باید در آن ویژگی شخصیت‌های اصلی و حوادث کلی داستان که در مسیر کلی داستان نقش تعیین‌کننده‌ای دارند، ذکر شود.
- اگر بخواهیم یک نوشته علمی را خلاصه کنیم باید مفاهیم علمی را دقیق بیان کنیم.
- هر مطلب یا موضوعی قابلیت خلاصه شدن ندارد؛ مثلاً تعریف‌های علمی یا توصیف‌های دقیق را نمی‌توان خلاصه کرد. زیرا آنها خود چکیده و خلاصه هستند.
- گاهی غرض از خلاصه کردن یک نوشته، ساده کردن آن است. در این صورت، ممکن است از آوردن برخی نکته‌های اصلی مثل معادلات، فرمول‌ها، اصطلاحات و ... صرف نظر کنیم.

- در خلاصه‌نویسی می‌توان جملات معترضه، مترادف‌ها، آرایه‌های ادبی، ضرب‌المثل‌ها، داستان‌ها، تمثیل‌ها یا چیزهای دیگری را که برای تفهیم بیشتر مطالب ذکر



شده‌اند، حذف کرد.

□ گاه استفاده از افعال بسیط به جای مرکب و کاربرد یک کلمه به جای یک عبارت یا جمله موجب کوتاه شدن جمله می شود.

### بیاموزیم

نشانه‌های خط فارسی را در نمونه‌های زیر بیابید :

او معنی کلمه «حَکَم» را نمی دانست.

به آن جا «قُنْطَرَه» می گویند.

او مال اندیش است.

برای ادای دین باید جدی باشیم.

عرفاً چنین عمل می کنند. بعبارة اُخری. بنا را دیدم.

(۱) در خط فارسی، علاوه بر سی و سه حرف الفبا، از این نه نشانه خطی

نیز استفاده می شود : ـَ ـِ ـِٔ ـِٔ ـِٔ ـِٔ ـِٔ

(۲) استفاده از این نشانه‌ها محدود است؛ زیرا در خط فارسی کلمات

حرکت گذاری نمی شوند.

(۳) در املاي کلمات از میان نشانه‌های نه گانه بالا مد، تشدید و تنوین نصب

(ـَ ـِٔ) بیشتر کاربرد دارند. تنوین رفع و جر (ـِٔ) تنها در ترکیب‌های

عربی رایج در فارسی به کار می رود و از بقیه نشانه‌ها در مواردی استفاده

می کنیم که رعایت نکردن آنها موجب ابهام و بدفهمی شود.

نمونه‌هایی از ابهام و بدفهمی را با استفاده از مثال‌های بالا و مثال‌های

دیگر بیان کنید.

## خودآزمایی

(۱) با حذف مترادف‌ها، جملات معترضه و به‌کارگیری کلمه به جای عبارت، جمله‌های زیر را کوتاه‌تر کنید؛ به‌طوری که مفهوم اصلی حفظ شود.

□ هر که در کارهای بزرگ و مهمات با خردمندان و عقلا مشورت و هم‌اندیشی می‌کند، درواقع شریک عقل و اندیشه آنها می‌شود.

□ دانشمند واقعی کسی نیست که زیاد کتاب خوانده و بیشتر مطالعه کرده باشد و از همه بیشتر معلومات و محفوظات داشته باشد. دانشمند واقعی آن کس است که در تحصیل علم و ادب و کسب معلومات با روش و شیوه‌ای درست قدم بردارد و با راه و رسمی صحیح و درست آن را به کار ببرد.

□ خرد چون چراغی است که انسان را به راه راست رهنمون می‌شود. کسانی که از آن بهره نمی‌گیرند از اینکه در راه زندگی چراغی در دست داشته باشند، خودداری می‌کنند.

(۲) داستان خیر و شر را از کتاب ادبیات فارسی (۱) به میزان یک سوم با حفظ سبک نویسنده خلاصه کنید.

## فهرست منابع و مآخذ

### الف) دستور زبان فارسی

- ۱) توصیف ساختمان دستوری زبان فارسی، محمدرضا باطنی، تهران، ۱۳۴۸
- ۲) دستور زبان فارسی، پرویز ناتل خانلری، انتشارات فرهنگ ایران، چاپ دوم، ۱۳۵۲
- ۳) دستور زبان فارسی، حسن انوری، حسن احمدی گیوی، تهران، انتشارات فاطمی، ۱۳۷۴
- ۴) دستور زبان فارسی (دستور دبیرستان رشته فرهنگ و ادب) علی اشرف صادقی، غلامرضا ارژنگ، وزارت آموزش و پرورش، ج ۱ تا ۳، سال ۱۳۵۸
- ۵) دستور زبان فارسی، تقی وحیدیان کامیار، مشهد، ۱۳۴۹
- ۶) دستور زبان عامیانه، تقی وحیدیان کامیار، مشهد، ۱۳۴۳
- ۷) مبانی زبان‌شناسی و کاربرد آن در زبان فارسی، ابوالحسن نجفی، تهران، ۱۳۵۸

### ب) نگارش

- ۱) آیین نگارش، احمد سمیع گیلانی، مرکز نشر دانشگاهی، چاپ سوم، تهران، ۱۳۶۹
- ۲) آیین نگارش، حسن انوری، ج ۱ و ۲، انتشارات رسام، سال ۱۳۶۶
- ۳) راهنمای نگارش و ویرایش، محمدجعفر یاحقی — محمد مهدی ناصح، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۶۳
- ۴) شیوه نویسنده‌گی نویسندگان بزرگ، حسین رزمجو
- ۵) فنّ نویسنده‌گی، نادر وزین پور، مؤسسه عالی علوم ارتباطات، ۱۳۴۹
- ۶) فنّ نگارش، محمدجعفر محجوب، فرزام پور

۷) کتاب کار انشا و نگارش، حسن ذوالفقاری، انتشارات اساطیر، تهران ۱۳۷۶

### ج) زبان شناسی

۱) آموزش زبان فارسی (کتاب درسی تربیت معلم)، مهدی مشکوةالدینی، وزارت

آموزش و پرورش - سال ۱۳۷۶

۲) زبان و تفکر، محمدرضا باطنی، کتاب زمان، تهران، ۱۳۴۹

۳) سیری در زبان شناسی، واترمن، جان تی، مترجم فریدون بدره‌ای، انتشارات

جیبی، ۱۳۴۷

### د) املا و رسم الخط

۱) راهنمای درس املا و شیوه نامه تصحیح آن، حسین داودی، انتشارات مدرسه،

سال ۱۳۷۶

۲) شیوه املا فارسی، تهران، ۱۳۶۰، مرکز نشر دانشگاهی

۳) شیوه خط معیار، جعفر شعار، انتشارات احیاء کتاب

۴) شیوه نامه دانشنامه جهان اسلام، بنیاد دایرة المعارف اسلام، تهران ۱۳۷۲

۵) غلط نویسیم، ابوالحسن نجفی، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۰.

